

دکتر احمدرضا یلمه‌ها

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهاقان .

حافظ و یک غزل ناب پزشکی

چکیده:

حافظ یکی از ارکان شعر فارسی و محبوب ترین شاعر در میان فارسی زبانان است و دیوان وی پر خواننده ترین دیوان شعری و تجلی گاه فرهنگ و تمدن قوم ایرانی است. درباره زندگی و شعر حافظ، کتب و مقالات فراوانی نوشته شده و محققان و نویسندگان هر یک از زاویه ای مخصوص، شعر او را مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند. آنچه از دیوان وی بر می آید این است که وی با بیشتر علوم عقلی و نقلی، کلام، تفسیر، حکمت، فقه، عرفان، موسیقی و نجوم آشنایی کامل داشته است. در مورد هر کدام از این موضوعات و مضامین و تأثیر هر کدام از این علوم بر شعر حافظ، مقالات و پژوهش های گوناگونی صورت گرفته است. یکی از موضوعات جذاب و جدید، میزان آگاهی حافظ از طبابت و علم پزشکی است. در جای جای دیوان این شاعر می توان تجلی میزان اطلاعات وی را از موضوعات علم پزشکی مشاهده کرد. اما یک غزل در دیوان این شاعر مشهود است که از لحاظ کاربرد کلمات و تعبيرات و مفاهيم علم پزشکی جلوه خاص دارد که در این مقاله سعی شده است به بررسی و شرح این غزل پرداخته شود.

واژه های کلیدی: حافظ، اصطلاحات پزشکی، مزاج و معالجه.

مقدمه :

حافظ یک شاعر استثنایی است. اگر او را بزرگترین شاعر زبان فارسی ندانیم، بی شک با فرهنگ ترین و جامع ترین شاعر زبان فارسی هموست. شعرش تجلی گاه عصاره فرهنگ و تاریخ و تفکر قوم ایرانی تا قرن هشتم هجری است. برای فهم زبان شعری او مانند شعر نظامی، انوری، خاقانی و سنایی شناخت مباحث فکری و فلسفی و تعبیرات و اصطلاحات خاص آن مباحث لازم و حتمی است. ممکن است شعر او را بخوانیم و معنی ساده ای از شعر او را دریابیم، اما با خواندن دو یا چند بار شعر او به ظرایف و دقایق عالی تر و پرنغزتر از شعر او خواهیم رسید و به این تعبیر منسوب به استاد ملک الشعرای بهار نزدیک می شویم که شعر حافظ با انسان پیر می شود. یعنی با افزایش دانش و تجربه ما گویی شعر او محتوای بیشتری پیدا می کند.

(درس حافظ، ص ۳۵)

معتبرترین و مستندترین منبع تحقیقی در مورد حافظ، دیوان خود اوست. چنان که از دیوان این شاعر مستفاد می شود از دانشهای مختلف زمان خود اطلاع و آگاهی کامل و در قرآن شناسی مقام شامخی داشته است. (ذهن و زبان حافظ ص ۴۱) با علم کلام، مباحث و مضامین عرفانی و فلسفی، علوم بلاغی، صرف و نحو و متون ادب عرب، موسیقی، نجوم، علوم شرعی و نقلی، تفسیر، فقه، لغت و حکمت آشنایی داشته و سخن او سرشار از مباحث حکمت آمیز و تلمیحات تاریخی و قصص قرآنی و دینی و اساطیر ایرانی است.

درباره هر کدام از این مضامین و موضوعات در هفتاد سال اخیر کتابها و مقاله های مفید و فراوانی نوشته شده است. اما آنچه که شاید کمتر بدان توجه شده بحث در طب و پزشکی در دیوان حافظ است.

طبیانه ترین غزل حافظ :

سالها پیش در حین مطالعه دیوان حافظ به غزلی برخورد کردم که اصطلاحات و تعییرات به کار رفته در آن غزل، ذهن مرا به خود جلب کرد و با تدقیق و تأمل در آن دریافتم که حافظ در سرودن این غزل سعی کرده است اصطلاحات پزشکی را به گونه ای ظریف و دقیق بیان کند. مطلع آن غزل چنین است :

فاتحه ای جو آمدی بر سر خسته ای بخوان

لب بگشا که می دهد لعل لبست به مرده جان

ابتدا باید گفت در بعضی از نسخ دیوان حافظ به جای خسته، کشته (و یا مرده) ضبط شده است. خسته به معنی « بیمار » از کشته، هم با ساخت و بافت آهنگی مصراع همخوان تر و هم با سیاق تمام غزل که دلالت بر مریض بودن شاعر دارد متناسب تر است. خسته به معنی بیمار در دیوان حافظ سابقه دارد. او در بیتی دیگر گوید :

جان بیمار مرا نیست ز تو روی سوال

ای خوش آن خسته که از دوست جوایی دارد
(دیوان حافظ، ص ۱۶۰)

در گذشته برای شفای بیمار سوره حمد خواندن معروف و مرسوم بوده است و چنان که در حدیث آمده است « فاتحه الكتاب شفاء من کل سم » و نیز « هی أم القرآن و هی شفاء من کل داء ». (روض الجنان و روح الجنان، ج ۱، ص ۳۲)

حافظ شناس معاصر، مسعود فرزاد درباره این غزل نوشته اند که « حافظ این غزل را هنگامی انشاد کرده است که مریض بوده و یکی از دوستان برای احوالپرسی به دیدن او آمده است و حافظ از او تقاضا می کند که برای او فاتحه بخواند و زبان بردار او را ببیند و نبضش را بگیرد ».

(حافظ، صحت کلمات و اصالت غزلهای، ص ۱۰۱۸).

یک غزل دیگر در دیوان حافظ وجود دارد که مضامین آن شباهت بسیاری با این غزل دارد و در شرح آن غزل هم گفته اند که شاید حافظ در موقع سرودن آن غزل بیمار بوده است و مطلع آن غزل چنین است:

در آ که در دل خسته توان درآید باز بیا که در تن مرده روان درآید باز
(دیوان حافظ ص ۲۳۲)

در مطلع هر دو غزل کلمات خسته، مرده، جان (یا روان) تکرار گردیده و در هر دو غزل حافظ به گونه ای از فراق این دوست در رنج و ناله بوده و با دیدن دوست مسرور و شادمان در بیت دوم همان غزل آمده است که:

بیا که فرقت تو چشم من چنان در بست که فتح باب وصال مگر گشاید باز
و این چنین وصال دوست را تنها عامل بهبودی خود می داند. در متون گذشته نیز آمده است که «چون بر سر بیمار شود، با بیمار تازه روی و خوش سخن باشد و بیمار را دل گرمی دهد که تقویت طبیب بیمار را قوت حرارت غریزی بیفزاید.»
(قابوسنامه، ص ۱۸۱).

واژه پرسش که حافظ در بیت دوم این غزل آورده، به معنی احوالپرسی و بازدید است. حافظ گوید:

آنکه به پرسش آمد و فاتحه خواند و می رود
گو نفسی که روح را می کنم از پی اش روان
تناسب و ترادف الفاظ پرسش (به معنی احوالپرسی)، فاتحه خواندن برای مریض، نفس و روح و روان (به معنی جان) باز شعر را در حال و هوای مریضی شاعر سوق می دهد.

این که حافظ گفته «می رود» حاکی از آن است که دوست دیدار کننده، فقط برای مدت محدودی نزد حافظ مانده و زود رفته است و از او خواهش می کند که نرود. حافظ در بیت بعد غزل مورد بحث، گوید:

ای که طیب خسته ای روی زبان من بین کاین دم و دود سینه ام بار دل است بر زبان

باز کلمات و ترکیبات این بیت ، به غزل مفهوم کاملاً پزشکی می دهد . طیب و خسته (به معنی بیمار) و روی زبان دیدن و دم و دود سینه و وجود بار دل بر زبان همه مبین همین موضوع می باشد .

بار دل و روی زبان دیدن اشاره به این دارد که در گذشته طیب ، هنگام معاینه بالینی بیمار ، برای تشخیص وضع مزاجی بیمار ، ابتدا روی زبان او را نگاه می کرد و اگر قشری بر روی زبانش می دید می گفت زبانش باردار است و این نشانه امتلاهی معده بوده است. و در کتاب قانون ابوعلی سینا نیز آمده که « از رنگ زبان که سفید یا زرد یا سرخ یا سیاه بنماید ، می توان نوع سوء مزاج را تشخیص داد. مثلاً سرخی و بخصوص سرخی و زبری زبان، دلیل ورمهای خونی در اطراف سر و معده و کبد می شود. » (قانون در طب ، کتاب سوم بخش ۱ ، ص ۳۲۳)

در بعضی از نسخ دیوان حافظ، به جای « روی زبان » ، « روی و زبان » مضبوط است که اگر چنین باشد اشاره دارد به این که در پزشکی علاوه بر این که زبان بیمار را می دیدند ، از دیگر نشانه های مریضی ، رنگ چهره بوده که پزشکان به این نکته توجه خاص داشته و از رنگ بیمار ، مزاج او را تشخیص می دادند . مولوی می گوید :

چنانک از رنگ رنجوران ، طیب از علت آگه شد

زرنگ و روی چشم تو به دینت پی برد بینا

(کلیات شمس ، ص ۷۱)

و خواجوی کرمانی گوید :

حال رنگ روی خواجو عرضه کردم بر طیب

ناردان فرمود از آن لب گفت کان صفرا بود

(دیوان خواجوی کرمانی ، ص ۸۳)

حافظ در بیت مورد بحث به دوست (محبوب) خود می گوید روی زبان مرا نگاه کن ، اما باری که بر زبان من می بینی از معده نیست ، بلکه بار غم دل است و دم و دود سینه نیز استعاره از آه و ناله سینه سوزان او به واسطه غم دل اوست.

پس از معاینه زبان و رنگ روی ، طبیب به سراغ نبض بیمار می رفته است. در قابوسنامه مسطور است « آنگاه دست بر مجسه بیمار نه اگر بجهد و زیر انگشت برود ، بدانکه خون غالب است و اگر زیر انگشت باریک و تیز جهد ، صفرا غالب باشد و اگر زیر انگشت دیر و سطر و سست جهد ، رطوبت غالب باشد . پس اگر مخالف جهد ، بر آن جانب که میلش بیشتر بینی ، حکمش بر آن جانب کن»

(قابوسنامه ص ۱۸۲)

در مثنوی مولانا در داستان پادشاه و کنیزک می خوانیم :

رنگ رو و نبض و قاروره بدید هم علامتش هم اسبابش شنید

(مثنوی ، دفتر اول ، بیت ۱۰۳)

و در دیوان غزلیات او می خوانیم:

رفتم به طبیب و گفتم ای زین الدین این نبض مرا بگیر و قاروره ببین

(کلیات شمس ، رباعیات ، ص ۱۴۰)

و حافظ در غزل مورد بحث گوید :

باز نشان حرارتم ز آب دو دیده و بین نبض مرا که می دهد هیچ ز زندگی نشان

بین نبض و تب هم رابطه وجود دارد . هر چه حرارت بدن بالاتر رود ، ضربان نبض شدیدتر می شود . ابن سینا در کتاب قانون در طب در فصل عوامل مؤثر بر نبض می نویسد « نبض به اندازه معینی نیاز به خاموش گردانیدن دارد ، چه ممکن است حرارت به حدی برسد که جهت برگشتن به حالت اعتدال ، به عامل فرو نشاننده آن نیاز باشد. »

(قانون در طب ، کتاب اول ص ۲۹۶)

محتشم کاشانی در این مورد گوید :

مرا تبی است که گر از درون برون افتد به نبض من نتواند طیب دست نهاد
(دیوان محتشم کاشانی ص ۱۹۳)

علاوه بر ارتباط نبض و تب که حافظ با استادی کامل آن را بیان کرده، بیت مورد نظر به یکی از مؤثرترین روشهای مقابله با تب نیز اشاره شده است. و آن پاشویه کردن است. رازی در کتاب من لایحضره الطیب می نویسد: «برای تبهایی که با حرارت همراه بوده و سپس طولانی شده است و برای لرز شدید، ریختن آب جوش در طشت و پاشویه نمودن بیمار و رفتن در آب داغ که لرز را کم و عرق را زیاد و شدت تب را می شکند مفید است.» (من لایحضره الطیب، ص ۱۲۴)

حافظ هم می گوید تن تب دار مرا با اشک گرم دید گانم بشوید و پاشویه دهید و پس از کاستن حرارت بدن و کاهش نبض و تبم، ببینید که آیا نشانه ای از زندگی و حیات در آن یافت می شود.

در کتاب هدایة المتعلمین در باب حُمیات آمده است که: «چون تن چندان گرم گردد که از کارهای طبیعی بماند این را تب گویند و سبب این گرم گشتن تن، گرم گشتن دل بود، چندان گرم گردد تا شرایین به او گرم گردند و همه تن را گرم کنند چندان که از کارهای طبیعی بماند.» (هدایة المتعلمین، ص ۶۴۴)

و این چنین تب زیاد باعث سوزش و گرمی استخوان می شود. و حافظ به طرز بسیار زیبا و شیوایی به این مضمون در همان غزل اشاره کرده است:

گر چه تب، استخوان من کرد ز مهر گرم و رفت

همچو تبم نمی رود آتش مهر از استخوان

او می گوید: که اگر چه معشوق به واسطه عشق و محبت، استخوان مرا با تب عشق خود گرم کرد و رفت، ولی آتش عشق او هرگز از وجودم همچو تب بیرون نخواهد رفت. این تب حافظ ناشی از تب عشق و اندوه ناشی از آن است. و نکته

اینجاست که در متون پزشکی از جمله در قانون ابن سینا به نوعی تب به نام تب اندوهی اشاره شده که ناشی از اندوه و ناراحتی است. ابن سینا می نویسد: «گاهی رخ می دهد که انسان در نهایت حالت حزن و اندوه است و در نتیجه آن روان به سوی داخل تن به حرکت در می آید و در اندرون خود را حبس می کند و با حالتی از گرمی روبرو می شود و بدن بیمار را تب در بر می گیرد».

(قانون در طب، کتاب چهارم، ص ۲۳)

بین تب و استخوان نیز همانند تب و نبض ارتباط وجود دارد. این مضمون هم در متون پزشکی و هم در شعر شاعران به وفور به کار رفته است. محتشم کاشانی گوید:

تب فراق توام سوخت استخوان و هنوز برون نمی رود از مغز استخوان چه کنم
(دیوان محتشم کاشانی، ص ۲۹۳)

و شاعر معاصر شهریار چنین گوید:

گر سوزد استخوان جوانان شگفت نیست تب موم سازد آهن و فولاد تفته را
(کلیات دیوان شهریار، ص ۱۶۲)

پس از معاینه روی زبان و نبض، نوبت به قاروره می رسید. قاروره شیشه ای است که ادرار بیمار را در آن برای تشخیص نزد طیب می بردند. در قابوسنامه آمده است: «پس چون مجسه معلوم کردی اندر قاروره نگاه کن» (قابوسنامه، ص ۱۸۳)

در چهارم مقاله نیز در احوال ابوعلی سینا مسطور است که «بامداد قاروره آوردن گرفتند و ابوعلی همی نگریست و دخلش پدید آمد و روز به روز می افزود». و یا در همان داستان آمده که: «جوانی دید به غایت خوبروی و متناسب اعضاء پس بنشست و نبض او بگرفت و تفسره خواست و بدید» (چهارمقاله، ص ۱۲۱)

نظامی گوید:

قاروره شناس نبض بفشرد قاروره شناخت رنج او برد
(لیلی و مجنون ص ۵۶۷)

و یا :

نبض و قاروره را چنان دائم کافت تب زتن بگردانم

(هفت پیکر ص ۷۲۶)

حافظ هم در همان غزل پزشکی مذکور در ادامه ایات گوید:

آنکه مدام شیشه ام از پی عیش داده است شیشه ام از چه می برد پیش طیب هر زمان

حافظ با تجنیس زیبایی ، شیشه را در مصراع اول به معنی مینای شراب و در مصراع دوم به معنی قاروره بیمار به کار برده می گوید: کسی که همیشه شراب به من داده است ، چرا هر لحظه قاروره مرا به نزد حکیم می برد . مگر نمی داند که این کار فایده ای ندارد ، چرا که «درد عاشق نشود به، به مداوای طیب» و الطیبُ امرضتی ، طیب خود مرا بیمار کرده است. چنان که مرسوم است پزشک پس از معاینه و مشاهده علامات و زبان و روی و نبض و قاروره ، سرانجام به تجویز دارو و نسخه می پردازد ، و گاه شربتی نیز بدو تجویز می کند (شربت قند و گلاب از لب یارم فرمود) حافظ هم در آخر این غزل به طرزی بدیع و زیبا گوید :

حافظ از آب زندگی شعر تو داد شربتم مایع علو ترک طیب کن بیا نسخه شربتم بخوان

شربت همان داروی مایع خوردنی است . حافظ با آرایه تجرید و خطاب النفس می گوید که : شعر تو ای حافظ شربت شفا بخش است . بیا شعرت را بخوان و با اشعار حیات بخش مرا معالجه کن . یعنی داروی مؤثر مورد تجویز، شعر شاعر است که به عنوان بهترین دارو برای بیماران عشق تجویز گردیده است . تناسب واژه های آب ، شربت ، طیب و نسخه و نسخه خواندن آن چنان هوش و حواس خواننده را به خود جلب می کند که گویی خواننده را به نزد طیبی برده و پس از تجویز و معالجه از فضای غزل خارج می سازد .

نتیجه :

برای شناخت شعر هر شاعر باید جنبه های مختلف شعری او را مورد نقد و بررسی قرار داد. این که شاعر در چه زمانی می زیسته ، چه علمی در عصر او رایج و شایع بوده ، میزان اطلاع وی از هر کدام از این علوم تا چه حدی است و تأثیر هر کدام از این علوم بر شعر و دیوان شعری او تا چه پایه ای است . حافظ با آن که در عهد مغول می زیسته ، اما به عنوان شاعری روشنفکر و با فرهنگ و ژرف اندیش بر تمام علوم مختلف زمان خود و پیش از خود آگاهی و اشراف داشته و شعر او تجلی گاه فرهنگ اصیل ایرانی و علوم مختلف آن عصر می باشد . با نگاهی گذرا بر دیوان وی می توان به میزان آگاهی وی از علم طب و اوضاع طبابت در زمان آن شاعر پی برد. در جای جای دیوان این شاعر انواع داروها ، معاینات ، شیوه های دارویی و درمانی و انواع بیماری ها ذکر گردیده است . با بررسی این موضوعات و شناخت تعبیر و مفاهیم خاص پزشکی در دیوان او ، می توان به شناخت بهتر شعر او دسترسی پیدا کرد و علت اصلی محبوبیت و شهرت او که او را تا به حد یکی از اعجوبه های شعری در کل ادبیات جهان معرفی می کند ، پی برد .

فهرست منابع :

- ۱- استعلامی ، محمد (۱۳۸۲). درس حافظ ، انتشارات سخن ، چاپ اول .
- ۲- برهانی ، مهدی (۱۳۷۰). دیوان خواجهی کرمانی ، تهران ، انتشارات زوار ، چاپ اول.
- ۳- جریزه دار ، عبدالکریم (۱۳۷۰). دیوان حافظ ، تصحیح قزوینی و غنی ، با مجموعه تعلیقات علامه قزوینی ، انتشارات اساطیر ، چاپ سوم.
- ۴- خرمشاهی ، بهاء الدین (۱۳۷۲). حافظ نامه ، انتشارات سروش ، چاپ پنجم.
- ۵- خرمشاهی ، بهاء الدین (۱۳۷۴). ذهن و زبان حافظ ، تهران ، انتشارات معین ، چاپ پنجم.
- ۶- خرمشاهی ، بهاء الدین (۱۳۸۳). حافظ حافظه ماست ، نشر قطره ، چاپ دوم .
- ۷- خزاعی نیشابوری ، حسین بن علی (۱۳۷۱). روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن ، مصححان دکتر محمد جعفر باحقی و دکتر محمد مهدی ناصح ، موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۸- شرفکندی ، عبدالرحمن (هه ژار) (۱۳۷۰). ترجمه قانون در طب شیخ الرئیس ابوعلی سینا ، تهران ، انتشارات سروش ، چاپ دوم .
- ۹- شهریار ، سید محمد حسین (۱۳۷۰). کلیات دیوان ، انتشارات زرین و نگاه ، چاپ دهم.
- ۱۰- فرزاد ، مسعود (۱۳۴۹). حافظ ، صحت کلمات و اصالت غزل ها ، شیراز، کانون جهانی ایرانشناسی.
- ۱۱- فروزانفر ، بدیع الزمان (۱۳۷۲). کلیات دیوان شمس ، موسسه انتشارات نگاه و نشر علم ، چاپ دوم.
- ۱۲- متینی ، جلال (۱۳۷۱). تصحیح هدایه المتعلمین فی الطب ، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد ، چاپ دوم.
- ۱۳- مدنی ، احمد (۱۳۷۹). طیبانه های حافظ ، انتشارات دانشگاه علوم پزشکی شیراز ، چاپ اول.
- ۱۴- معین ، محمد (۱۳۷۲). شرح چهار مقاله نظامی عروضی ، تصحیح علامه قزوینی ، تهران ، چاپ دیبا ، چاپ اول .

- ۱۵- مهرعلی گرکانی ، محمد اسماعیل (۱۳۴۴) . دیوان محتشم کاشانی ، تصحیح و مقابله با دو نسخه خطی ، کتابفروشی محمودی .
- ۱۶- نفیسی ، ابوتراب ، (۱۳۶۳) . من لایحضره الطیب رازی ، تهران ، مرکز جهاد دانشگاهی .
- ۱۷- نیکلسون ، رینولد البین (۱۳۷۵) . تصحیح مثنوی معنوی ، با مقدمه دکتر قدمعلی سرآمی ، انتشارات بهزاد ، چاپ هشتم .
- ۱۸- یوسفی ، غلامحسین (۱۳۷۱) . تصحیح قابوسنامه ، انتشارات علمی و فرهنگی ، چاپ ششم .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی